



فارسى يازدهم

غزال

از مجموعه رشادت

حسين حسيني بيدختى



دانش‌آموزان گرامی

ورود شما را به کلاس یازدهم تبریک می‌گوییم. دوره دوم متوسطه شما را برای زندگی و کار در جامعه و تحصیل در دوره‌های بالاتر آماده می‌کند. اگر بگوییم آینده شغلی شما بستگی به موفقیت تحصیلی شما در این دوره دارد، اغراق نکرده‌ایم. شما برای موفقیت در این دوره باید تلاش کنید و از مشاوران و معلمان و کتاب‌های مناسب برخوردار شوید.

بسیار خرسندیم که کتاب فارسی یازدهم «غزال» را در اختیار شما قرار می‌دهیم. این کتاب موفقیت تحصیلی شما را در درس فارسی تضمین می‌کند.

مؤلفان مجموعه غزال، پس از ارائه درسنامه جامع، بانک سؤال کاملی را در اختیار شما قرار می‌دهند که شامل پرسش‌های چهارگزینه‌ای تألیفی و کنکور سال‌های اخیر است. این پرسش‌ها براساس فصل‌ها و بخش‌های کتاب درسی طبقه‌بندی شده‌اند و پاسخ‌نامه تشریحی آن‌ها در کتاب آمده است.

دانش‌آموزان پایه یازدهم با خواندن این کتاب، برای هر آزمون جامعی در درس فارسی، آماده می‌شوند. این کتاب نکته‌های ادبی و زبانی را، همراه با پرسش‌های چهارگزینه‌ای مناسب و پاسخ تشریحی، شرح می‌دهد و عبارات‌ها و بیت‌هایی را که مفهوم مشترک دارند در اختیار می‌گذارد. پرسش‌های چهارگزینه‌ای متنوع و تعداد آن‌ها به گونه‌ای است که دانش‌آموز بتواند در یک ساعت آموزشی به همه آن‌ها پاسخ دهد.

لازم می‌دانم از دبیر محترم مجموعه آقای مهندس هادی عزیززاده و همکارانشان خانم فرشته کلاهی‌حسنت، سکینه مظاهری، لیلا مهرعلی‌پور، آسیه فلاح، طوبی عینی‌پور و دیگر همکاران تشکر کنم. همچنین از همسرم خانم فهیمه مرادی که همه هیاهوی کاری مرا در منزل تحمل کردند و مرا به پایان کار امیدوار گرداندند، سپاسگزارم. از استاد عزیز، اسمعیل محمدزاده که زحمت و پراستاری علمی را کشیدند و آقای علی‌رضا فروهرکیا که زحمت نمونه‌خوانی را برعهده داشتند، بسیار سپاسگزارم.

۸	چاشنی بخش زبان‌ها	ستایش؛
فصل یکم: ادبیات تعلیمی		
۱۴	نیکی	درس یکم؛
۲۰	کارگاه متن پژوهی	
۲۳	گنج حکمت: همت	
۳۲	قاضی بست	درس دوم؛
۴۲	کارگاه متن پژوهی	
۴۵	شعر خوانی: زاغ و کبک	
فصل دوم: ادبیات سفر و زندگی		
۵۸	در گوی عاشقان	درس سوم؛
۷۱	کارگاه متن پژوهی	
۷۴	گنج حکمت: چنان باش	
۸۲	ادبیات بومی (درس آزاد ۱)	درس چهارم؛
۸۳	ذوق لطیف	درس پنجم؛
۸۸	کارگاه متن پژوهی	
۹۲	روان خوانی: اولین روزی که به خاطر دارم	
فصل سوم: ادبیات غنایی		
۱۰۴	پرورده عشق	درس ششم؛
۱۱۱	کارگاه متن پژوهی	
۱۱۵	گنج حکمت: مردان واقعی	
۱۲۲	باران محبت	درس هفتم؛
۱۳۲	کارگاه متن پژوهی	
۱۳۵	شعر خوانی: آفتاب حُسن	
فصل چهارم: ادبیات پایداری		
۱۴۸	در امواج سند	درس هشتم؛
۱۵۵	کارگاه متن پژوهی	
۱۵۸	گنج حکمت: چو سرو باش	
۱۶۷	آغازگری تنها	درس نهم؛
۱۷۴	کارگاه متن پژوهی	
۱۷۶	روان خوانی: تا غزل بعد	

فصل پنجم: ادبیات انقلاب اسلامی

۱۸۴.....	رباعی‌های امروز	درس دهم:
۱۸۶.....	کارگاه متن پژوهی	
۱۸۸.....	گنج حکمت: روز میدان	
۱۹۵.....	سپیده می‌آید	درس یازدهم:
۱۹۷.....	کارگاه متن پژوهی	
۲۰۰.....	شعر خوانی: مثنوی عاشقی	

فصل ششم: ادبیات حماسی

۲۱۰.....	کاوه دادخواه	درس دوازدهم:
۲۲۵.....	کارگاه متن پژوهی	
۲۲۷.....	گنج حکمت: پهلوان حاذق	
۲۳۶.....	ادبیات بومی (درس آزاد ۲)	درس سیزدهم:
۲۳۷.....	حمله حیدری	درس چهاردهم:
۲۴۵.....	کارگاه متن پژوهی	
۲۴۹.....	شعر خوانی: وطن	

فصل هفتم: ادبیات داستانی

۲۵۸.....	کبوتر و طوق‌دار	درس پانزدهم:
۲۶۵.....	کارگاه متن پژوهی	
۲۶۷.....	گنج حکمت: مهمان ناخوانده	
۲۷۳.....	قصه عینکم	درس شانزدهم:
۲۷۹.....	کارگاه متن پژوهی	
۲۸۲.....	روان خوانی: دیدار	

فصل هشتم: ادبیات جهان

۲۹۶.....	خاموشی دریا	درس هفدهم:
۲۹۸.....	کارگاه متن پژوهی	
۳۰۰.....	گنج حکمت: تجسم عشق	
۳۰۵.....	خوان عدل	درس هجدهم:
۳۰۸.....	کارگاه متن پژوهی	
۳۱۰.....	روان خوانی: آذرباد	
۳۱۴.....	الهی	نیایش:

۳۱۷.....	پاسخ‌نامه تشریحی:
۳۵۴.....	فهرست منابع:

ستایش





ستایش

چاشنی بفتش زبان‌ها

به نام چاشنی بخشِ زبان‌ها
 بلند آن سر، که او خواهد بلندش
 در ناپستهٔ احسان گشاده‌ست
 به ترتیبی نهاده وضع عالم
 اگر لطفش فرین حال گردد
 و گر توفیق او یک سو نهد پای
 خرد را گر نبخشد روشنائی
 کمالِ عقل آن باشد در این راه

حلاوت سنج معنی در بیان‌ها
 نژند آن دل، که او خواهد نژندش
 به هرکس آنچه می‌بایست، داده‌ست
 که نی یک موی باشد بیش و نی کم
 همه ادب‌ها اقبال گردد
 نه از تدبیر کار آید نه از رای
 بماند تا ابد در تیره‌رایی
 که گوید نیستم از هیچ آگاه

(فرهاد و شیرین، وحشی بافقی)

قالب شعر: مثنوی

۱. به نام چاشنی بخشِ زبان‌ها

حلاوت سنج معنی در بیان‌ها



چاشنی: مزه، طعم
 حلاوت: شیرینی

چاشنی بخشِ زبان‌ها: منظور خداوند است.
 بیان: گفتار، سخن



نوجه: فعل «آغاز می‌کنم» در پایان مصراع‌ها حذف شده است.
 حس آمیزی: حلاوت سنج معنی

مراعات نظیر: زبان، معنی، بیان
 مجاز: «زبان» مجاز از گفتار و سخن



کنایه: (۱) «چاشنی بخش بودن» کنایه از نیکو گردانیدن، (۲) «حلاوت سنج بودن» کنایه از معیار خوب و بد بودن، خوبی و بدی را مشخص گردانیدن

واج آرای: تکرار صدای «ن» و «ا»



۲. بلند آن سر، که او خواهد بلندش

نژند آن دل، که او خواهد نژندش

نژند: خوار و زبون، آندوهگین
 او خواهد بلندش: خدا او را بلند بخراهد، «ش» در هر دو مصراع ضمیر شخصی در نقش «مفعول» است.

نضاد: بلند، نژند (تضاد محتوایی)



مجاز: «دل» مجاز از انسان، فرد
 تناسب: سر، دل

کنایه: «سر بلند» کنایه از والامقام و سر بلند



تکرار: که او خواهد، نژند

تلمیح: اشاره به آیه ۲۶ سوره آل عمران «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» (هرکس را که بخواهی عزت می‌دهی و هرکس را که بخواهی ذلت می‌دهی)



معنی: خداوند هرکس را که بخواهد بلندمرتبه و هرکس را که بخواهد خوار و خفیف می‌گرداند.
مفهوم: ذلت و عزت به دست اوست.

قربابت مفهومی:

- | | |
|------------------------|---|
| (عظامک جوینی) | ۱) ارجمند گرداننده بندگان از خواری، در پای افکننده گردنکشان از سروری. |
| (مولانا) | ۲) نیل را بر قبطیان حق خون کند |
| (سعدی) | ۳) عزیزی و خواری تو بخشی و بس |
| (ادیب الممالک فراهانی) | ۴) به نام خداوند هر بود و هست |
| (سعدی) | ۵) یکی را به سر برنهد تاج بخت |
| (سعدی) | ۶) کلاه سعادت یکی بر سرش |
| (سعدی) | ۷) گلستان کند آتشی بر خلیل |



۳. در نایسته احسان گشاده‌ست به هرکس آنچه می‌بایست داده‌ست



احسان: بخشش، نیکی

می‌بایست: لازم داشت، فعل ماضی از مصدر «بایستن»

توکیب‌های وصفی: در نایسته، هر کس، آنچه



استعاره مکینه: در نایسته احسان، «احسان» به خانه‌ای تشبیه شده که در دارد.

کنایه: «گشادگی در خانه کسی» کنایه و نشانه‌ای از مهمان‌پذیر و بخشنده بودن

واج آرای: تکرار صدای «س»



معنی: خداوند در خانه بخشش‌های خود را باز کرده و به هر موجودی به اندازه نیاز او داده است.

مفهوم: بخشش خدا به اندازه نیاز هر کس و شمول بخش الهی

قربابت مفهومی:

- | | |
|----------|--------------------------------|
| (سعدی) | ۱) چنان پهن خوران کرم گسترده |
| (عصری) | ۲) ناخواسته داد آنچه بایست همه |
| (ستایی) | ۳) همه را از طریق حکمت و داد |
| (فردوسی) | ۴) در بخشش و دادن آمد پدید |



۴. به ترتیبی نهاده وضع عالم که نی یک موی باشد بیش و نی کم



فی: نه

حذف: جمله دوم مصراع دوم حذف دارد. فعل و نهاد این جمله به قرینه جمله نخست حذف شده است. «که نه یک موی

بیش باشد و نه یک موی کم باشد»



قلمرو ادب

تضاد: بیش، کم

کنایه: «یک موی از چیزی» کنایه از مقدار اندک

قلمرو فقه

معنی: خداوند جهان را به گرنه‌ای خلق کرده است که همه چیز در جای خود است نه ذره‌ای کم و نه ذره‌ای بیش دارد.
مفهوم: درست و به‌جا بودن همه خلقت، نظام احسن آفرینش
قربت مفهومی:

- | | | |
|----------------------------------|--------------------------------|------------------|
| (۱) ز گرمی و سردی و از خشک و تر | سرشتی به اندازه یک‌دگر | (نظامی گنجوی) |
| (۲) از کم و بیش نکته‌ای نگذاشت | که نه ایزد درین صحیفه نگاشت | (اوحدی مراغه‌ای) |
| (۳) چنان برکشیدی و بستنی نگار | که به زان نیارد خرد در شمار | (نظامی) |
| (۴) ابر و خورشید و مه و نجم بلند | جمله بر ترتیب آیند و روند | |
| هر یکی ناید مگر در وقت خویش | که نه پس ماند ز هنگام و نه پیش | (مولانا) |



همه ادب‌ها اقبال گردد

۵. اگر لطفش فرین حال گردد

قلمرو فقه

فرین: همراه، شامل

ادب‌ها: نگون‌بدبختی، پشت کردن، متضاد اقبال

اقبال: نیک‌بختی، روی آوردن

«ش»: ضمیر پیوسته، مرجع آن خداوند است.

قلمرو ادب

تضاد: ادبار، اقبال

تکرار: گردد

واج‌آرایی: تکرار صدای «د»

قلمرو فقه

معنی: اگر لطف و محبت خدا با کسی همراه گردد؛ همه بدبختی‌های آن فرد به آسایش و خوشبختی بدل می‌گردد.
مفهوم: با خراست خدا زندگی ما متحول می‌شود.
قربت مفهومی:

- | | | |
|--------------------------------|--------------------------|-------------------|
| (۱) کسی را که دیان کند نیک‌بخت | برو سهل گردد همه کار سخت | (شمس‌الدین محمّد) |
|--------------------------------|--------------------------|-------------------|



نه از تدبیر کار آید نه از رای

۶. و گر توفیق او یک سو نهد پای

قلمرو فقه

توفیق: آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن
رای: نظر، عقیده

قلمرو ادب

کنایه: «پای را یک‌سو نهادن» کنایه از ترک کردن، قطع نظر کردن، امتناع از یاری کردن
جناس: پای، رأی
تشخیص: یک سو پا نهادن توفیق به انسانی تشبیه شده که پا یک سو نهاده است.

قلمرو فقه

معنی: و اگر لطف و عنایت خداوند از کسی قطع شود؛ آن‌گاه هیچ تدبیر و چاره و رایی مفید نخواهد بود.

مفهوم: بدون لطف حق هیچ تدبیری چاره‌گر نیست.

قرابت مفهومی:

- | | | |
|----------|--------------------------|---------------------------------|
| (مولانا) | گر مَلک باشد سیاهستش ورق | (۱) بی‌عنایات حق و خاصان حق |
| (مولانا) | بی‌عنایات خدا هیچیم هیچ | (۲) این همه گفتیم لیک اندر بسیج |

۷. خرد را گر نبخشد روشنایی
بماند تا ابد در تیره‌رایسی

تکریم
الهی

تیره‌رای: نادرستی، گمراهی

تیره‌رای: نراستی، بدانندیشی

را: به، خرد را، به خرد

تکریم
الهی

نضاد: روشنایی، تیره

کنایه: «تیره رای بودن» کنایه از بدانندیش بودن

واج‌آرایی: تکرار صدای «ر» و «ا»

تکریم
الهی

معنی: اگر خداوند به اندیشه انسان آگاهی ندهد تا ابد گمراه می‌ماند.

مفهوم: مبدأ اندیشه انسان خداست.

قرابت مفهومی:

- | | | |
|----------|---------------------------------|-----------------------------------|
| (جمالی) | نفس حیوان سخره تدبیر اوست | (۱) عقل انسان زاده تأثیر اوست |
| (مولانا) | تدبیر عقل اوست که این‌ها مدبرند | (۲) از عقل اولست در اندیشه عقل‌ها |
| (فردوسی) | خرد را و جان را نگارنده اوست | (۳) توانا و دانا و دارنده اوست |
| (مولانا) | متصل گردان به دریا‌های خورش | (۴) قطره دانش که بخشیدی ز پیش |
| (مولانا) | بی‌عنایات خدا هیچیم هیچ | (۵) این همه گفتیم لیک اندر بسیج |

۸. کمال عقل آن باشد در این راه
که گوید نیستم از هیچ آگاه

«فرهاد و شیرین، وحشی بافقی»

تکریم
الهی

کمال: بلوغ، رشد، بزرگی

تکریم
الهی

استعاره: «این راه» استعاره از شناخت خدا و معرفت حق

تکریم
الهی

معنی: اگر عقل در راه شناخت خدا اظهار ناتوانی کند؛ نشانه بزرگی اوست.

مفهوم: اقرار به ناتوانی شناخت حق

قرابت مفهومی:

- | | | |
|--------|------------------------------|---------------------------------|
| (سعدی) | نه در ذیل وصفش رسد دست فهم | (۱) نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم |
| (عطار) | لیک هرگز ره به کنهت کی برَد؟ | (۲) عقل اگر از تو وجودی پی برَد |
| (عطار) | عقل را سر رشته گم در راه تو | (۳) ای خرد سرگشته درگاه تو |
| (عطار) | عقل حیران گشت و جان مبهوت شد | (۴) در جلالش عقل و جان فرتوت شد |



یادداشت

A series of horizontal dotted lines for writing, contained within a light gray rounded rectangular box.

ادبیات تعلیمی

فصل ۱



قالب شعر: مثنوی

فروماند در لطف و صنع خدای

۱. یکی رو بهی دید بی دست و پای

قلمرو
زبان

«ی» در یکی و رو بهی: نشانه ناشناس (نکره) است.

صنع: آفرینش، احسان، ساختن و نیکویی کردن
فرو ماندن: متحیر شدنقلمرو
ادب

نماد: «روباه» نماد افراد «ضعیف و ناتوان» است.

مراعات نظیر: دست و پا

قلمرو
فکر

معنی: فردی روباه بی دست و پای دید و این اتفاق باعث شد که از لطف و آفرینش خدا شگفت زده شود.

بدین دست و پای از کجا می خورد؟

۲. که چون زندگانی به سر می برد؟

قلمرو
زبان

چون: چگونگی، چطور، (قید)

قلمرو
ادب

مراعات نظیر: دست و پا

کنایه: «به سر بردن» کنایه از طی کردن، گذراندن

قلمرو
فکر

معنی: که چگونه زندگی را می گذرانند؟ و با این دست و پا (ضعیف و ناتوانی) از کجا خوراک می خورد؟

که شیری برآمد، شغالی به چنگ

۳. در این بود درویش شوریده رنگ

قلمرو
زبان

درویش: بی نوا، مسکین

شوریده رنگ: آشفته حال

شغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزو رسته گوشت خواران است.

قلمرو
ادب

کنایه: «شوریده رنگ بودن» کنایه از آشفته و پریشان بودن، متحیر بودن، ترسیده بودن

جناس: رنگ، چنگ

واج آرایی: تکرار حرف «ش» و «ر»

نماد: «شیر» نماد افراد قوی و با اراده و متکی به خود

مراعات نظیر: شیر و شغال

قلمرو
فکر

معنی: آن مرد که از زنده ماندن روباه شگفت زده بود؛ دید که ناگاه شیری در حالی که شغالی را در چنگال گرفته بود؛ آمد.

بماند آنچه روباه از آن سیر خورد

۴. شغال نگون بخت را شیر خورد

قلمرو
زبان

آن: ضمیر اشاره، مرجع آن «آنچه» است.

نگون بخت: بیچاره، بدبخت

نوجه: معنای واژه «سیر» از قرار گرفتن آن در جمله فهمیده می شود.

کلمه
الهی

مراعات نظیر: روباه، شغال، شیر

جناس: شیر، سیر

کنایه: کنایه از «نگون‌بخت بودن» کنایه از بدبخت

کلمه
فعلی

معنی: شغال بدبخت را شیر خورد و آنچه را باقی مانده بود؛ روباه خورد و سیر شد.

غزال



۵. دگر روز باز اتفاق افتاد که روزی رسان قوت روزش بداد

کلمه
زبانی

قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا

روزی رسان: رساننده روزی (خداوند)

ضمیر «ش»: در نقش «مضاف‌الیه» آمده است.

دگر روز: روز دیگر، ترکیب وصفی مقلوب

کلمه
الهی

واج آرایی: تکرار صدای «ر» و «ز»

جناس: روز، روزی

تکرار: روز، روز

کلمه
فعلی

معنی: روز دیگر باز این داستان تکرار شد و خداوند روزی روباه را به گونه‌ای به او داد. توجه: این بیت ناظر به کدام صفت خداوند است؟ ...

۶. یقین، مرد را دیده، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

کلمه
زبانی

یقین: ایمان، اعتقاد به خدا

مرد را دیده: دیده مرد را، «مرد» مضاف‌الیه است.

شد: رفت

بیننده کرد: واقع بین کرد، آگاه کرد

کلمه
الهی

کنایه: «تکیه بر کسی کردن» کنایه از کمک خواستن از کسی

مراعات نظیر: دیده، بیننده

کلمه
فعلی

معنی: وقتی که آن درویش با چشم خود این را دید و از لطف خدا یقین حاصل کرد، پس از آن که از آنجا رفت به جای آن که خود کار کند فقط به لطف الهی تکیه کرد. مفهوم: دست کشیدن از تلاش و به خدا تکیه کردن

۷. کزین پس به کنجی نشینم چو مور که روزی نخوردند پیلان به زور

کلمه
زبانی

کزین: کوتاه شده «که از این»

پیلان: فیل‌ها

توجه: واژه «پیل» در طول تاریخ دچار تغییر تلفظ شده است.

کلمه
الهی

تشبیه: چو مور، من به مور تشبیه شده است.

جناس: مور، زور

تضاد: مور، پیل

کنایه: «به کنجی نشستن» کنایه از کار نکردن

کلمه
فعلی

معنی: [شخص با خود گفت:] از این به بعد مانند مور به گوشه‌ای می‌نشینم (به دنبال روزی نمی‌روم) زیرا قیمت هر کس مشخص است و با زور نمی‌توان روزی به دست آورد. مفهوم: خداوند روزی رسان است. (روزی مور و فیل را خدا می‌رساند نه زورشان)

درس اول



۸. زنخدان فرو برد چندی به جیب که بخشنده، روزی فرستد ز غیب

تلمبه
زین

زنخدان: چانه

جیب: گریبان، یقه

بخشنده: در اینجا صفت خداوند است.

غیب: پنهان، نهان از چشم

تلمبه
لایه

جناس: جیب، غیب

کنایه: «زنخدان به جیب فرو بردن» کنایه از به تفکر فرو رفتن یا نشستن و کوشش نکردن

تلمبه
تلمبه

معنی: [فرد] مدتی در این اندیشه بود و کوشش نکرد به امید اینکه خداوند روزی او را از غیب می‌فرستد.



۹. نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست

تلمبه
زین

تیمار خوردن غم خوردن، پرستاری کردن

چنگ: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد.

ضمیر «ش»: در مصراع نخست «مضاف‌الیه» و در مصراع دوم «متمم» است.

تلمبه
لایه

تضاد: بیگانه، دوست

جناس: دوست، پوست

مراعات نظیر: رگ، استخوان، پوست

تشبیه: چو چنگ، فرد به چنگ تشبیه شده است. (چنگ از پوست و تارهایی ساخته می‌شود و فرد لاغر و نحیف به آن تشبیه شده است.)

تلمبه
تلمبه

معنی: [در مدتی که فرد دست از کار کشید] نه بیگانه به فکر او بود و نه دوست و از او مانند چنگ تنها رگ و پوست و استخوان باقی ماند.

مفهوم: نهایت ضعف و ناتوانی



۱۰. چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش ز دیوار محرابش آمد به گوش:

تلمبه
زین

جو: وقتی که، هنگامی که

هوش: هلاکت، لاغری

محراب: جای ایستادن پیش نماز در مسجد، بخشی از عبادتگاه

تلمبه
لایه

جناس: هوش، گوش

مجاز: «محراب» مجاز از غیب، ضمیر شخص

تلمبه
تلمبه

معنی: وقتی که بر اثر ضعف و لاغری بی‌صبر شد؛ از غیب به او الهام شد که: ...



۱۱. برو شیر درنده باش، ای دَغَل مینداز خود را چو روباهِ شَل

کلمه زبانی

دغل: مکر و ناراستی، در اینجا مکار و تنبل

شل: دست و پای از کار افتاده

کلمه آلمانی

تشبیه: برو مثل روباه باش، چو روباه شل، فرد بی کار و گوشه نشین به روباه تشبیه شده است.
نماد: ۱- شیر «شیر» نماد افراد قوی و متکی به خود، ۲- «روباه» نماد افراد ضعیف و ناتوان و وابسته
تضاد: ۱- شیر، روباه ۲- درنده، شل (تضاد محتوایی)

کلمه قرابت

معنی: ای حیل‌گر، برو و مانند شیر درنده باش، خود را مانند روباه بی دست و پا گوشه‌ای نینداز.
مفهوم: توصیه به تلاش و کوشش
قرابت مفهومی:

- | | |
|--------------------------------------|--|
| ۱) اگر عنقا ز بی‌برگی بمیرد | شکار از چنگ گنجشکان نگیرد (سعدی شیرازی) |
| ۲) ای پرده ساز گشته درین دیر پرده در | تا کی چو کرم پيله نشینی به پرده در (عطار نیشابوری) |
| ۳) سگ دون همت استخوان جوید | پنجه شیر مغز جان جوید (سنایی غزنوی) |

۱۲. چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟

کلمه زبانی

وامانده: باقی مانده، آنچه از غذای دیگران بر جای ماند

کلمه آلمانی

جناس: ۱- شیر، سیر ۲- چه، چو
تشبیه: چو روبه، فرد ضعیف به روباه تشبیه شده است.

کلمه قرابت

معنی: چنان تلاش و کار کن که مانند شیر از خوراک تو برای دیگران هم باقی بماند. چرا مانند روباه باشی که از باقی مانده خوراک دیگران سیر شوی.
مفهوم: توصیه به روی پای خود ایستادن
قرابت مفهومی:

- | | |
|--------------------------------|---------------------------------------|
| ۱) و آنکه دون همت است همچون سگ | هست چون ز بهر نان در تگ (سنایی غزنوی) |
| ۲) چون شیر به خود سپه شکن باش | فرزند خصال خویشتن باش (نظامی گنجوری) |

۱۳. بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیت بود در ترازوی خویش

کلمه زبانی

کنایه: ۱- «که سعی ات بود در ترازوی خویش» کنایه از نتیجه کار و تلاش تو به خود تو باز می‌گردد. ۲- «از بازوی خویش خوردن» کنایه از، از دست رنج خود زندگی کردن، به خود وابسته بودن
مجاز: «بازو» مجاز از کار و قدرت و توانایی

کلمه قرابت

معنی: تا توان داری از سعی و عمل خودت روزی به دست آور، زیرا نتیجه تلاش و کار تو به خودت باز می‌گردد.
مفهوم: به خود تکیه کردن و محتاج نبودن
۱. هر که را عالیست همت او هر دو عالم شده است نعمت او (سنایی غزنوی)





۱۴. بگیر ای جوان، دست درویش پیر / نه خود را بیفکن که دستم بگیر

تلمبه زبانی

بیفکن: فعل امر از مصدر «افگندن»، بینداز، رها کن

تلمبه ادبی

تضاد: جوان، پیر

کنایه: «دست گرفتن» کنایه از کمک کردن

تلمبه فکر

معنی: ای جوان، تو باید به نیازمند پیر کمک کنی نه اینکه خودت را بیندازی و از دیگران کمک بخواهی.

مفهوم: توصیه به کمک به بینوایان و توصیه به خوداتکایی

قربت مفهومی:

- ۱) ره نیک مردان آزاده گیر / چو استاده‌ای دست افتاده‌گیر (سعدی)
 ۲) یا بیا افتادگان را دست گیر، افتاده باش / یا نداری دست دل بردن برو دل داده باش (نشاط اصفهانی)



۱۵. خدا را بر آن بنده بخشایش است / که خلق از وجودش در آسایش است

تلمبه زبانی

بخشایش: از جرم و گناه کسی در گذشتن، چشم‌پوشی از گناه

آسایش: واژه وندی، (آسا + ش)

تلمبه ادبی

واج آرایی: تکرار حرف «ش»

تلمبه فکر

معنی: عفر خداوند شامل کسی می‌شود که مردم از دست او در آسایش باشند.

مفهوم: توصیه به بی‌آزار بودن

قربت مفهومی:

- ۱) اصل ایمان آن‌که بی‌آزار باش / دایم از آزار جو بیزار باش (عطار نیشابوری)
 ۲) بی‌آزاری زیر دستان گزین / بیابی ز هر کس به داد آفرین (فردوسی توسی)



۱۶. کرم و رزد آن سر که مغزی در اوست / که دون همتانند بی‌مغز و پوست

تلمبه زبانی

دون: پست، خسیس، فرود

همت: بلند نظری، طبع بلند

دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه / کرم: جوانمردی، مروّت، (کرم و رزد: جوانمردی کند)

تلمبه ادبی

کنایه: ۱- «مغز در سر بودن» کنایه از اندیشمند بودن، با فکر بودن ۲- «بی‌مغز و پوست بودن» کنایه از بی‌خرد، بی‌شعور بودن، نادان بودن.

جناس: اوست، پوست / مجاز: ۱- «سر» مجاز او انسان، فرد ۲- «مغز» مجاز از اندیشه





معنی: کسی که خردمند و داناست، جوانمردی می‌کند و افراد نادان و پست فرومایگی و پستی می‌کنند.
مفهوم: بخشش و جوانمردی خردمندان

قرابت مفهومی:

- | | | | |
|---------------|---------------------------|-----|------------------------------|
| (سعدی) | مقالات بیهوده طبل تهی است | (۱) | کرامت جوانمردی و نان‌دهی است |
| (فرامرز نامه) | نباید که آن بازدارد ز کس | (۲) | کسی کش به نیکی بود دسترس |

غزال



۱۷. کسی نیک بیند به هر دو سرای

که نیکی رساند به خلقِ خدای

(بوستان، سعدی)



سرا: خانه



استعاره: «هر دو سرای» استعاره از هر دو جهان

جناس: نیک، نیکی



معنی: کسی در دو جهان رستگار می‌شود که به خلق خدا نیکی کند.

مفهوم: توصیه به نیکوکاری

قرابت مفهومی:

- | | | | |
|---------------|----------------------------------|-----|--------------------------------|
| (فرامرز نامه) | از یدر نشد تا برش برنداشت | (۱) | که هر کس که او تخم نیکی بکاشت |
| (باباافضل) | و آنگه بنشین و کامرانی می‌کن | (۲) | کام همه را برآر از دست و زبان |
| (حافظ) | با دوستان مروّت، با دشمنان مدارا | (۳) | آسایش دو گیتی تفسیر دو حرف است |
| (سعدی) | گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش | (۴) | هر که فریادرس روز مصیبت خواهد |

درس اول



۱- معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

- معیار دوستانِ دغل روز حاجت است
□ «حیله‌گر، مزور»
- صورتِ بی‌صورتِ بی‌حدّ غیب
□ «گریبان، یقه»
- فخری که از وسیلتِ دونِ همتی رسد
□ «فرومایگی، پستی»
- فرضی به رسم تجربه از دوستان طلب (صائب)
- ز آینه دل تافت بر موسی ز جیب (مولوی)
- گر نام و ننگ داری، از آن فخر، عار دار (اوحدی)

۲- واژه «دیگر» که امروزه «غالباً» به عنوان صفت مبهم، در جایگاه وابسته پسین به کار می‌رود؛ مانند: «بهارِ دیگر، از راه رسید» در متون کهن، گاه، این صفت مبهم، در جایگاه وابسته پیشین فرار می‌گرفته است؛ مثال: «دیگر روز، برای تفرّج، به بوستان رفت.»
■ نمونه‌ای از این شیوه کاربرد صفت مبهم را در متن درس بیاید.

- دگر روز باز اتفاق افتاد
□ که روزی رسان قوت روزش بداد (اوحدی)
- «روز دیگر»

۳- معانی فعل «شد» را در سروده زیر بررسی کنید.

- گریه شام و سحر، شکر که ضایع نگشت
فطره باران ما گوهر یکدانه شد
منزل حافظ کنون بارگه پادشاست
دل بر دلداری رفت، جان بر جانانه شد
- «گشت»
- «رفت»

۴- معنای برخی واژه‌ها تنها در جمله یا زنجیره سخن قابل درک است.

با استفاده از شیوه‌های زیر، به معنای هر یک از واژه‌های مشخص شده، دقیق‌تر می‌توان پی برد:
الف) قرار دادن واژه در جمله:

- ماه، طولانی بود.
- ماه، تابناک بود.

ب) توجه به رابطه‌های معنایی (ترادف، تضاد، تضمن و تناسب)

- سیر و بیزار ← ترادف – سیر و پیاز ← تناسب – سیر و گرسنه ← تضاد – سیر و گیاه ← تضمن

■ اکنون برای دریافت معانی واژه‌های «دست» و «تند» به کمک دو روش بالا، چند جمله مناسب بنویسید.

- واژه «دست»
- الف) قرار دادن واژه در جمله
- ۱) یک دست لباس نو خریدم.
۲) دستم را روی زمین گذاشتم.
۳) از این دست کارها دوست ندارم.
- ب) توجه به رابطه‌های معنایی
- ۱) دست و پا (تناسب)
۲) دست و بدن (تضمن)
۳) دست و سرویس (ترادف)